

قیامت و تأویل آیات

در صفحه ۱۰۳ و ۱۰۲ در باره قیامت از کتاب بیان فارسی نقل می کند:

((قیامت عبارت است وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن . مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود . . . و نباید آنرا به معنی مادی آن حمل نمود چنانکه شیعه تفسیر می کند و همه امری را موهوماً توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و شئی وقتی به کمال رسید قیامت آن برپا می شود . . . و بعثت هیچ نفسی از نفس میت نمی شود که از قبر ترابی بیرون آید ، بلکه بعثت کلّ از نفس احیاء آن زمان می گردد . . . یوم قیامت یومی است مثل کلّ ایام شمس طالع می گردد و غارب ، چه بسا وقتی که قیامت برپا می شود و در آن اراضی که قیامت برپا می شود خود اهل آن مطلع نمی شوند . همچنین جنت عبارت است از اثبات یعنی تصدیق و ایمان به نقطه ظهور این است حقیقت جنت در عالم حیات و بعد از موت لایعلم الا الله . . . و تا امروز غیر از مظاهری که خداوند مخصوص به خود فرموده کسی نه جنت را فهمیده ، نه نار را و مراد از برزخ فاصله بین ظهورین است لاماهومعروف بین الناس بعد موت اجسادهم . . .))

در پایان این آیات منقول که بعضی از مآخذ آن درست نیست ، نوشته اند:

((در ادامه علی محمد به همین ترتیب موت و قبر و سؤال و ملائکه در قبر و میزان و صراط و حساب و کتاب و امثال آن را تعبیر نموده . البته بسیاری از این سخنان تقلید از نوشته های پیشینیان از علمای شیخی است و برخی هم از نوآوری های فکری خود می باشد . در این متن به خوبی روشن می شود که مفهوم قیامت از دیدگاه علی محمد باب مفهوم آن از دیدگاه مسلمین کاملاً متفاوت است . قیامت از نظر او در همین دنیا اتفاق می افتد و قیامت بعد از مرگ را جز خدا کسی نمی داند .))

پاسخ

به چند مطلب اشاره کرده اند:

۱ - مسئله قیامت یا رستاخیز که از متشابهات کتاب آسمانی است و تأویل دارد و تأویل آن را خدا و فرستاده خدا می داند و به ظاهر آنچه مسلمین و علمای اسلام با اندیشه های بشری ساخته و پرداخته اند عقلانی و منطقی نیست و حقیقت ندارد . اما می توان از متون کتب مقدسه و احادیث اشاراتی دریافت و این مفهوم سابقه دارد . از جمله در انجیل جلیل باب یازدهم یوحنا مذکور است .

مرتا که برادرش مرده بود به حضرت عیسی گفت: میدانم که در قیامت روز بازپسین برادرم خواهد برخاست ۲۵ عیسی بدو گفت: ((من قیامت و حیات هستم هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد))

و منظورش از حیات ، حیات روحانی است نه جسمانی چنانچه در باب هشتم متی می فرماید: ((دیگری از شاگردانش بدو گفت خداوند اول مرا رخصت ده تا رفته پدر خود را دفن کنم ، عیسی ویرا گفت: مرا متابعت کن و بگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند)) (انجیل متی ۲۲/۸)

عارف بزرگ ایران ، شیخ عطار در کتاب سی فصل درباره شش روز خلقت عالم که در تورات ، اول سفر پیدایش ذکر شده و در قرآن کریم (فی سته ایام) در سوره های متعدد: اعراف ، یونس ، هود ، فرقان ، سجده ، حدید ، وق تکرار شده ، می فرماید:

بود شش روز دور شش پیمبر	مرا تعلیم قرآن گشت رهبر
ولیکن روز دین سالی هزار است	بدان ترتیب عالم را مدار است
چو گردد شش هزار از سال آخر	شود قائم مقام خلق ظاهر
بسر آید همه دور شریعت	به امر حق شود پیدا قیامت
تو اسرار قیامت را ندانی	ره دین و قیامت را چه دانی
نبد فرمان که سازند انبیاء را	رموز این قیامت آشکارا
حدیثی مصطفی گفته در این باب	روایت این چنین کردند اصحاب
که جن و انس چندانی که باشند	همه اندر قیامت جمع باشند

درباره قیامت و حدیثی که از رسول اکرم روایت شده در کتب اسلامی نقل است از جمله: در کتاب (احادیث مثنوی) به جمع و تدوین استاد بدیع الزمان فروزانفر در شماره ۳۵۶ در ذیل بیت های زیر:

هر که گوید: کو قیامت ؟ ای صنم	خویش بنما که قیامت نک منم
درنگر ای سائل محنت زده	زین قیامت صد جهان قایم شده ۴ / ۱۴۸۱

این دو حدیث را چنین روایت نموده اند:

۱- از عایشه: قالت: كان الأعراب اذا قد مواعلي رسول الله سأ لوه عن السّاعة ، متي السّاعة؟ قال رسول الله : ((بُعِثْتُ أَنَاو السّاعة كهاتين و أشار بالسّبابه والوسطي)) یعنی، عایشه همسر پیامبر گفت: هنگامی اعراب خدمت رسول خدا آمدند، پرسیدند: کی ساعه؟ یعنی قیامت کی خواهد شد؟ پیغمبر در حالیکه اشاره به دو انگشت سبابه و وسطی نمودند ، فرمودند: قیامت مانند این دو انگشت با هم و با من است . (کتاب احادیث مثنوی صص ۱۱۸-۱۱۷)

۲- و دیگر فرمودند: ((بُعِثْتُ فِي نَسَمِ السّاعه)) در جریان وزش نسیم قیامت مبعوث گردیدم .

مولوی علیه الرّحمه اشاره به این موضوع در جلد ۴ مثنوی می فرماید:

خواند مّزملّ نبی را زین سبب	که برون آی از گلیم ای بوالهرب ۴ / ۱۴۵۴
سر مکش اندر گلیم و رو مپوش	که جهان جسمی است سرگردان تو هوش
هین مشو پنهان ز ننگ مدّعی	که تو داری شمع و حی شعشی
خیز دردم تو به صور سهمناک	تا هزاران مرده برخیزد ز خاک ۴ / ۱۴۷۹
چون تو اسرافیل وقتی راست خیز	رستخیزی ساز پیش از رستخیز ۴ / ۱۴۸۰
هر که گوید کو قیامت؟ ای صنم	خویش بنما که قیامت نک منم ۴ / ۱۴۸۱

با توجه به احادیث فوق و مضامین آن مولوی علیه الرّحمه در جلد ششم مثنوی فرموده است:

زاده ثانی ست احمد در جهان	صد قیامت بود او اندر عیان ۶ / ۷۵۶
ز قیامت را از او پرسیده اند	ای قیامت تا قیامت راه چند؟ ۶ / ۷۵۷
با زبان حال می گفتی بسی	که ز محشر حشر را پرسد کسی؟ ۶ / ۷۵۸

لذا آنچه تا کنون علمای اسلام و مفسران قرآن درباره قیامت و حشر و محشر و موت و قبر و سؤال در آن و میزان و صراط و کتاب و حساب و ملائکه تصوّر نموده اند و برای آنها به ظاهر شرح و تفسیر نوشته اند، غیر از آنست. این آیات از متشابهات است و تأویل دارد. اما در دیانت بهائی این مسائل و آیات متشابهه و معانی حقیقی آنها معلوم و روشن گردیده است و ادیان سابق و اصول آنها تجدید و

تکمیل و تنظیم و مطابق عقل و علم تدوین و تبیین شده، در حقیقت، ادیان قبل احیاً شده و جوانی از سر گرفته و مطابق زمان، احکام و آیات آن نازل گردیده است. خدا یکیست و دینش نیز یکی است. وقتیکه از پیامبر اسلام معانی آیات متشابه را پرسیدند فرمود معانی و تأویل آنها در آینده معلوم خواهد شد. در سوره اعراف می فرماید:

((ولقد جنناهم بكتاب)) به آنان کتابی (قرآن) دادیم ((فصلنا علی علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون ۵۱)) که در آن دانش هدایت و رحمت را شرح و تفصیل دادیم برای گروهی که می گروند ((هل ینظرون الا تأویله یوم یتئی تأویله ۵۲)) - آیا انتظار تأویل آیات متشابه آنها دارند؟ روزی تأویل آن یعنی معنی حقیقی آن خواهد آمد. و زمانیکه آیات متشابه را می شنیدند و می دیدند معقول و علمی نیست، آنها تکذیب می کردند، چنانچه در سوره یونس می فرماید: ((بل کذبوا بمآلم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله)) (۱)

یعنی، هنگامیکه معنی حقیقی آیات متشابهات را بر طبق علم و عقلشان نمی یافتند آنها تکذیب می کردند. در حالیکه زمان تأویل و تبیین معانی حقیقی این آیات متشابه برای آنان نرسیده بود. در کتاب تورات و انجیل نیز آیات متشابه وجود دارد که معنی و تشریح و تفصیل آنها را به آینده محول کرده اند. مثلاً در باب ۱۲ دانیال می فرماید:

((تو ای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا آخر مهر کن بسیاری به سرعت تردد خواهند نمود و علم زیاد خواهد گردید)) پس گفتم: ((ای آقا آخر این امور چه خواهد بود و انتهای این عجایب کی خواهد بود؟ او جواب داد که: ((ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم است))

دانیال نبی برای زمان موعود دو علامت ذکر کرده است: سرعت تردد و زیاد شدن علم که هر دو علامت در این عصر انوار آشکار است.

حدیث موثق اسلامی ، عصر زیاد شدن علم را در زمان ظهور قائم آل محمد ، از امام جعفر صادق در کتاب بحار الأنوار و عوالم و ینوع روایت شده که فرمود:

((العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان ولم يعرف الناس حتي اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة والعشرين حرفاً)) .

در باره این حدیث حضرت عبدالبهاء در سفر نامه فرموده اند:

((در حدیث شیعیان در خصوص ظهور موعود مذکور ، که علم بیست و هفت حرف است ، آنچه از بدو تا ختم مظاهر الهیه ظاهر شدند ، دو حرف آنرا ظاهر کردند ، اما چون قائم موعود آید ، با تمام بیست و هفت حرف ظاهر شود ، گذشته از معانی حقیقی در عالم امر که غلبه و قدرت امرالله و ظهور آیات بینات و توضیح مسائل الهیه و بروز اسرار کتب مقدسه و احاطه علمیه این ظهور اعظم صد چندان است به ظاهر هم ، جمیع عقلای این عصر مقررند که علوم و فنون و صنایع و بدایع این قرن مقابل پنجاه قرن است ، بلکه اعظم از آن)) (۱)

متشابهات و تأویل آنها

اما متشابهات آیات است که تأویلش موکول به زمان ظهور قائم و یوم آخر یعنی ظهور دیگر گردید و در این ظهور اعظم آیات متشابهه کتاب های آسمانی که مکتوم و مهور المعانی بود ، بوسیله آیات نازل از طرف حضرت باب و حضرت بهاء الله تأویل و مکشوف گشت . حضرت بهاء الله در ابتدای کتاب مستطاب اقدس می فرماید: ((لا تحسبن انا نزلنا لكم الاحكام بل فتحنا ختم رحيق المختوم باصابع القدرة والافتدار يشهد بذلك ما نزل من قلم الوحي تفكروا ايا اولي الافكار))

می فرمایند:

گمان مبرید ما برای شما احکام و فرامین نازل کردیم ، بلکه مهر رحيق مختوم یعنی شراب ناب سر به مهر را با انگشتان قدرت و اقتدار و قلم اعلی گشودیم . آنچه از قلم وحی نازل شد بر این مطلب گواه است . ای صاحبان اندیشه آنها را بخوانید و در آن بیاندیشید .

((رَحِيقٌ مَخْتومٌ)) اشاره به آیه شریفه قرآن در سوره ((المطففین)) است ، یعنی باده بی غش و ناب سر به مهر. تمام سوره مطففین از آیات متشابهه است و معانی تأویلی اش مربوط به یوم آخر یعنی ظهور جدید و بدیع است و بشارت به این ایام دارد .

((رَحِيقٌ مَخْتومٌ)) اشاره به آیات الهی در این ظهور است .

خداوند در سوره مطففین به اشاره به ظهور بعد یعنی قیامت می فرماید: ((کتاب مرقوم)) کتابی است نوشته شده، ((ویل للمکذبین)) یعنی: وای بر تکذیب کنندگان (آن کتاب) ، ((یشهدهُ المقربون)) آنانکه به خدا نزدیکند آنرا مشاهده می کنند ((انّ الأبرارَ لَفی نعیم)) نیکوکاران از آن نعمت روحانی بهرمنند میشوند . ((علی الأرائک ینظرون)) در مجالس و محافلشان بر تختها یعنی صندلی می نشینند و نظاره می کنند .

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس فرمودند: "قد أحبّ الله جلوسکم علی السرور والکراسی لعزّ ما عندکم من حبّ الله و مطلع امره المشرق" (۱) مضمون: خداوند بخاطر عزّت حبّ خداوند و مطلع امرش که در شماست دوست داشت که شما بر سریر و صندلی بنشینید . (۲)

همچنین در سوره مطففین میفرماید: ((تعرف فی وجوههم نضره النعیم)) در چهره هایشان شادی و تازگی و روشنی بهشت را میباید . ((یسقون من رَحِيقٍ مَخْتوم)) - ((آشامانیده می شوند از شراب ناب سر به مهر)) . (که مهر آن توسط مظهر الهی برداشته می شود) .

تشبیه آیات الهی به آب و شراب و شیر و عسل در کتب مقدسه بسیار سابقه دارد .

در تورات عاموس نبی ، آیات الهی را به آب تشبیه نموده ، می فرماید:

((اینک خداوند یهوه می گوید: ایامی میآید که گرسنگی و تشنگی بر زمین خواهم فرستاد امّا نه گرسنگی از نان و تشنگی از آب ، بلکه از شنیدن کلام خداوند)) (۳)

۱ - کتاب اقدس بند ۱۵۴ ۲ - قبلاً در ایران همه مردم در مجالس و مساجد بر زمین می نشستند و به تدریج همه جا صندلی رایج

شد . ۳ - تورات، عاموس نبی ۱۱/۸

و در سفر تشبیه می فرماید: ((تعلیم من مثل باران خواهد بارید و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت ، مثل قطره های باران بر سبزه تازه و مثل بارش ها بر نباتات)) (۱)

حضرت مسیح نیز آیات خدا را تشبیه به آب و شراب کرده است . می فرماید:

((روز عید عیسی ندا کرد گفت: هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد ، کسیکه به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد)) (۲)

در قرآن کریم علاوه بر اینکه آیات الهی به آب تشبیه شده به شیر و شراب و عسل نیز تشبیه گردیده است ، چنانچه در سوره محمد (ص) می فرماید: ((مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى)) (۳) یعنی ، بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده در آن نهرهایی جاریست از آب پاک و نهرهایی از شیر که مزه اش تغییر نمی یابد و نهرهایی از شراب است که برای آشامندگان آن شادی آفرین است . و نهرهایی از شهد مصفا . این آیات متشابهه اگر به ظاهر معنی و توجه شود نامعقول به نظر می آید ، مگر تأویل گردد . حال مشاهده کنید حضرت باب چگونه تأویل فرموده است که هم عقل می پذیرد و هم علم . این نهرهای چهارگانه را به شئون مختلفه آیات الهی تأویل و تفسیر فرموده اند که بوسیله مظهر حق نازل می گردد و جنبه استعاری دارد نه ظاهری .

در بیان فارسی می فرمایند: ((مراد از کتاب آن چیزی است که از قِبَلِ نقطه حقیقت (پیامبر یا مظهر الهی) ظاهر شود . . . و آنچه من یظهره الله کتاب به خط خود نویسد کتابی است که به خط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست . . . در کلماتی که نازل می فرماید از هر شأن که باشد سواء (مساوی است) ، آنکه آیات باشد که ماء غیر آسِنِ رضوان است (آب بهشتی که فاسد نمیشود) ، و مناجات که لبن لم یَتَغَيَّرْ (شیری که تغییر نمی کند) ،

۱- ایضاً سفر تشبیه ۲/۳۲ ۲- انجیل یوحنا ۳۷/۷ و ۳۸ ۳- قرآن ۱۶/۴۷ و ۱۷

۳- چهار نهر را ، مولوی اینگونه تأویل کرده است: (دیوان شمس ص ۷۴۲ غزل شماره ۱۹۷۲)

عاشقا دو چشم بگشا چار جو در خود نگر جوی آب و جوی خمر و جوی شیر و انگبین

عاشقا در خویش بنگر سخره مردم مشو تافلان گوید چنان و آن فلان گوید چنین

و تفاسیر آیات که خمر حُمُر (شراب سرخ)، و أجوبه و تفاسیرِ مناجات که عسل مصفی است. و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است، زیرا که کلّ از بحر حقیقت جاری میگردد)) (۱)

حضرت بهاء الله درباره رحیق مختوم می فرمایند:

"باید کلّ در هر یوم از رحیق بیان مقصود عالمیان بیاشامند و این رحیق در مقامی آیات حق جلّ جلاله بوده و در مقامی ذکر و ثنا" (که منظور مناجات است)

دنباله آیه شریفه قرآن کریم: ((یسقون من رحیق مختوم)) (۲) یعنی، مومنین از شراب سر به مهر آشامانیده می شوند، می فرمایند: ((ختامه مسك)) این شرابی است که پایان آن مشك است (بدون خمار و صداع یا سردرد)، ((و فی ذالك فلیتنا فس المتنافسون)) (۳) طالبین و راغبین به آن رغبت کنند ((مزاجه من تسنیم)) آمیخته به چشمه تسنیم بهشت است. ((عیناً یشرب بها المقربون)) چشمه ای که نزدیکان خدا از آن میآشامند. منظور از همه اینها، آیات الهی است که در هر ظهور برای مومنین نازل می گردد و جنبه معنوی دارد نه مادی و جسمانی. بعد می فرماید: ((إنّ الذین أجرموا كانوا من الذین آمنوا یضحکون)) (۴) کسانی که امر خدا را نپذیرفتند به آنان که مومند می خندند ((و اذا مرّوا بهم یتغامزون)) و چون گذارشان به آنها افتد با چشم و ابرو، اشاره به آنان کنند. ((و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فاکهین)) و چون به سوی کسان خود برگردند شادی کنانند ((و اذا رأوهم قالوا إنّ هولاء لضالون)) (۵) و چون آنان را ببینند گویند این ها ضالّه اند و گمراهانند (و برایشان عیب ها جویند) ((و ما أرسلوا علیهم حافظین)) (۶) و فرستاده نشدند بر آنها نگهبانان. یعنی خداوند به آنها مأموریت نداده که مواظب مردم باشند و حکم کنند که این مومن و آن ضالّه و مضلّه است.

۱- بیان فارسی ۲/۱۵ ص ۵۴. ۲- قرآن ۲۶/۸۳ مطففین ۳- ایضاً ۲۸/۸۳ ۴- ایضاً ۳۰/۸۳ ۵- ۳۲/۸۳

حال همان کیفیت و رفتار مردم با فرستاده خدا و مومنین در زمان پیامبر در ظهور جدید نیز تجدید شده است. عده ای چون اباذر و مقداد و عمّار و صهیب و بلال گرویدند و گروهی مانند: ابوجهل و ولیدبن المغیره و العاص بن وائل و عتبه و ابولهب به مخالفت و استهزاء پرداختند. این است تأویلی از آیه شریفه: ((**كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ**)) (۱) یعنی، همانگونه که شما را در آغاز، حیات بخشید و ایجاد نمود، مجدداً باز می گرداند و حیات روحانی جدید می دهد. گروهی هدایت شوند و جمعی به گمراهی که سزاوار آنند دچار می گردند. برای اینکه شیاطین را به جای خدا و فرستاده او دوستان خود گرفته اند و گمان دارند هدایت یافته گانند. ((**كَمَا بَدَأَكُمْ**)) شروع ارسال رُسل و تشریح شریعت است که مردم دو فرقه شدند گروهی گرویدند و گروهی منکر شدند. همانگونه عود و تکرار می شود و معاد نیز از همین کلمه است و آن زمان بازگشت این کیفیت است.

قبل از ظهور انبیا مردم چون یک امت بودند ((**كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ**)) (۲) انبیا و مبشرین و بیم دهندگان را خداوند برانگیخت ((**وَأَنْزَلَ لَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ**)) و بر ایشان کتاب را به راستی فرو فرستاد ((**لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ**)) (۳) تا میان مردم در آنچه اختلاف کردند حکم فرماید.

مولوی علیه الرحمه در باره این موضوع در مثنوی شریف (۴) می فرماید:

حق فرستاد انبیا را با ورق	تا گزید این دانه ها را بر طبق
پیش از ایشان ما همه یکسان بدیم	کس ندانستی که ما نیک و بدیم
قلب و نیکو در جهان بودی روان	چون همه شب بود و ما چون شبروان
تا برآمد آفتاب انبیا	گفت: ای غش دور شو صافی بیا
چشم داند گوهر و خاشاک را	چشم را زان میخلد خاشاک ها (۵)

۱-قرآن ۲۹/۷ ۲-ایضاً ۲/۲۰۹ ۳-ایضاً ۲/۲۰۹ ۴-مثنوی ۲/۲۸۵ ۵-خاشاک ها کنایه به مخالفین است

چشم داند فرق کردن رنگ را چشم داند لعل را و سنگ را
دشمن روزند این قلابگان عاشق روزند آن زرهای کان
حق قیامت را لقب زان روز کرد روز بنماید جمال سرخ و زرد

علامه بیضاوی در تفسیر ((کما بدأکم تَعُوذُونَ)) را مانند مولوی بیان کرده است (۱)

((وَقِيلَ كَمَا بَدَأَ كُمْ مَوْءِ مَنَا وَكَافِرًا يَعْصِدُكُمْ فَرِيقًا هَدَىٰ بَانَ وَفَقَهُمُ الْإِيمَانَ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ بِمَقْتَضِي الْقَضَاءِ السَّابِقِ وَخَذَلَ فَرِيقًا أَنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)) همانگونه که مومن و کافر در ظهور قبل بود، در ظهور بعد نیز گروهی مومن شوند و گروهی سزاوار کفرند. برای اینکه شیاطین را بجای خدا دوست خود گرفتند.

جعل مطلب

در صفحه ۱۰۸ درباره ((من يُظهِرُه اللهُ)) نوشته اند:

((بد نیست بدانیم که من يُظهِرُه اللهُ به عقیده باب، محمد بن الحسن العسکری است او می گوید:

((من يُظهِرُه اللهُ اسمش محمد است او اذکرالله محمداً و مظاهره امره.))

و در ذیل صفحه پاورقی نوشته اند: ۴- بیان فارسی، ص ۳۰۹

پاسخ

در بیان، چنین مطلبی وجود ندارد ساخته و پرداخته و یا جعل نویسندگان است.

و بعد می نویسند: ((محلّ ظهور او مسجد الحرام است))

این نیز در بیان نیست. در صفحه ۱۰۹ در گفتار سوم ((ایدئولوژی ازلیه و بهائیه))

نوشته اند:

((میرزا حسینعلی دعاوی چندی داشت که هر جا به تناسب موقع و مقام و شخص طرف خطاب،

یکی از آنها را مدعی می شد. گاهی خود را مصداق ((من هیچم و کم ز هیچ بسیاری)) می دانسته و زمانی

با از اریکه الوهیت هم فراتر نهاده خویشان را خدای خدایان و آفریننده پروردگاران می خوانده است.))

پاسخ

یک مسئله عرفانی را تحریف نموده و عوامانه بیان میکند • حافظ علیه الرحمه نیکو در این موارد گفته است:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

دو مقام پیامبران

همه انبیاء دارای دو مقامند، مقام بشری و مقام معنوی • در مقام بشری خود را در مقام عبودیت محو و فانی می بینند و هیچ می نگرند. و در مقام الهی که نظربه حق دارند و تجلیات او را درخود می بینند آن تجلیات است که سخن می گوید نه آنان •

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند (یعقوب) که ای روشن روان پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

بگفت احوال ما برق جهانست گهی پیدا و دیگر گه نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینم گهی تا پشت پای خود نبینم (سعدی)

روا باشد انالحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی (شبستری)

ابوسعید ابوالخیر که از عرفای بزرگ ایرانست این نکته عرفانی را در تمثیلی چنین بیان کرده است:

آن لحظه که در آینه تابد خورشید آئینه انا الشمس نگوید چه کند؟

حضرت رسول اکرم در مقام بشری می فرماید: ((قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي)) (۱)

یعنی من بشری هستم مثل شما، بسوی من وحی میشود. و در مقام معنوی در قرآن می

فرماید ((مار میت اذ رمیت ولكن الله رمي)) (۲) خداوند خطاب به پیامبر می فرماید:

تو تیر نیفکندی، لکن خدا تیر افکند • و ((ان الذين يبائعونك انما يبائعون الله)) (۳)

آنانکه با تو بیعت می کنند با خدا بیعت می کنند. حضرت مسیح فرمود: ((من و پدر

یک هستیم)) (۴) و ((من در پدر هستم و پدر در من)) (۵)

اصل بیان حضرت بهاء الله چنین است: ((۰۰۰ ثم اعلم بان هذا الغلام كلما يكون ناظراً الى نفسه يجدها احقر الوجود و كلما يرتد البصر الى التجليات التي ظهرت منها يجدها سلطان الغيب والشهود. فسبحان الذي بعث مظهر نفسه بالحق و أرسله على كل شاهد و مشهود ۰۰۰)) (۱) مضمون بیان: هرگاه این غلام بر خود نگرد آنرا کوچکترین وجود میابد. و هنگامی که به تجلیاتی که از آن ظاهر می شود نظر افکند خود را سلطان غیب و شهود میابد. پاک و منزّه است آنکه مظهر خود را به حق برانگیخت و او را بر هر شاهد و مشهود فرستاد.

بیان حضرت مسیح نیز بر همین مقوله است که می فرماید: ((من و پدر یکی هستیم)) و ((یقین کنید که پدر در من است و من در او)) (۲) که اشاره به تجلی فیض روح القدس است در تن خاکی و مادی که اگر نظر به آن تجلی باشد هر ادعائی صادق است و اگر توجه به تن باشد غباری بی مقدار است.

حضرت بهاء الله به وضوح ذات الهی را چنین توصیف می فرمایند:

((براولی العلم وافئده منيره واضح است که غیب هویت و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی و لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کینونیت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر. میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل وصل یا قُرب و بُعد و جهت و اشاره بهیچ وجه ممکن نه. (۳)

و در مناجاتی حضرت بهاء الله می فرمایند: ((چقدر متحیر است این ذره لاشئی از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو)) (۴)

رسالت پیامبران

این مطلب مهم عرفانی را حضرت بهاء الله در لوحی چنین می فرمایند:

((حضرت سلطان بیمثال و ملیک ذوالجلال ۰۰۰ بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات به تجلی اسم یا مختار انسان را از بین اُمم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود ۰۰۰ حقیقت هر شئی را به اسمی از اسماء تجلی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود ، مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونات خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود ، و لکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعه انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش و درخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار شئونات بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است ، حال این شمع و سراج را افروزنده ای باید و این مرایا و مجالی را صیقل دهنده ای شاید ، و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود ، هرگز سراج نیفرزد و تا آینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد ، صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی امس در او منطبق نشود ، و چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم واجب و ممکن بهیچ وجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر ، کینونت سازگی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید)) (۱)

حضرت ولی امرالله شوقی افندی در کتاب دور بهائی می فرمایند:

((مبادا نفوسیکه بر اثر مطالعات آیات فوق (درباره الوهیت و ربوبیت) در کیفیت ظهور حضرت بهاء الله تفکر و تعمق می نمایند به خطا رفته و مقصود شارع را بر خلاف حقیقت تعبیر کنند ، ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات مکرم نباید به هیچوجه به خطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد ، زیرا بر طبق معتقدات اهل بها

هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر ممتاز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیط ازلیه لایدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاء الله فی الحین نسبت خدائی از او منقطع گردد، این عقیده و نظریه عجیب و سخیف یعنی تجسم ذات خداوند در عالم کون نیز مانند عقاید وحدت وجود و تجسم خداوند به صورت انسان مخالف عقیده اهل بها و غیره قابل قبول است و حضرت بهاء الله هر یک از این دو عقیده را در ضمن الواح و آثار خود بالصراحه رد و بطلان آنرا بیان میفرمایند. ((۱)

دو عنصر انبیا و دو مقام آنان

حضرت بهاء الله میفرماید: ((این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی (مظهر الهی) را از دو عنصر خلق فرماید، عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یک مقام حقیقت که مقام ((لا ینطق الا عن الله ربّه)) است که در حدیث می فرماید: ((لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو)) و همچنین ((قف یا محمد انت الحبيب و انت المحبوب)) و همچنین می فرماید: ((لافرقَ بینک و بینهم الا انهم عبادک)) و مقام دیگر مقام بشریت است که می فرماید: ((ما انا الا بشر مثکم و قل سبحان ربّی هل کنتُ الا بشراً رسولاً)) و این کینونات مجردّه و حقایق منیره و سائط فیض کلیّه اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را به الهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم ملکیه سازج و منیر گردانند و افئده مقربین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند، تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد و علّم ظهور بر اتلال قلوب و افئده برافرازد و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شده که لابد در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظلّ تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند، تا به این مقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فائز شوند، اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیا و اولیاء با قوّت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر به بعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهای تعقل نماید، زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود، و شکی نیست که اگر در یک آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد، لهذا لم یزل ابواب رحمت حق بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیتات و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود،

اینست سنّت خدا من الازل الی الابد ((۰۰۰)) (۱)

مولوی علیه الرحمه اشاره بر دو مقام انبیا به نور و زجاج (چراغ و شیشه اش) مثال می فرماید (اشاره به آیه ۳۵ سوره النور در قرآن):

تا قیامت هست از موسی نتاج نور دیگر نیست ، دیگر شد سراج (۲)
 یعنی یک نور است در جمیع ظهورات ، فقط چراغ است که عوض می شود.
 عامه را با شیشه و سنگست کار خاصه را با روشنی باشد قرار
 گر نظر در شیشه داری گم شوی زانکه از شیشه است اعداد و دوی (۳)
 و نظر در نور داری وارهی وز دوئی و اعداد جسم منتهی (۴)
 این سفال و این فتیله دیگر است لیک نورش نیست دیگر ز آن سر است (۵)

و حضرت عبدالبهاء در این مورد چنین فرموده است:

((مَثَلِ شَمْسٍ حَقِيقَتِ مَثَلِ آفَتَابِ اسْت ۰۰۰ مَثَلًا وَقَتِي شَمْسٍ حَقِيقَتِ دَر بَرَجِ اِبْرَاهِيْمِي پَرْتَوِي اِنْدَاخْت ، بَعْد دَر بَرَجِ مَوْسَوِي شَفَقِي زِد و افقی روشن نمود ، بعد در برج مسیحی در نهایت قوت و حرارت و اشراق طلوع کرد ، آنانکه طالب حقیقت نور بودند آن حقیقت را در هر جا دیدند ساجد شدند ، اما آنان که متمسک به ابراهیم بودند و قتیکه تجلی به طور نمود و حقیقت موسی را روشن کرد محتجب شدند.)) (۶)

۱-منتخباتی از آیات حضرت بهاءالله ص ۵۱ ۲-مثنوی ۳/ ۱۲۵۵ ۳-ایضاً ۳/ ۱۲۵۷ ۴-ایضاً ۳/ ۱۲۵۸

۵-ایضاً ۳/ ۱۲۵ ۶-مفاوضات ص ۵۷ و ۵۸

عارف و مفسر بزرگ ایران مولوی فرمود:

شاخ گل هر جا که می روید گل است خم می هر جا که می جوشد مل است (۱)
 گرز مغرب بر زند خورشید سر عین خورشید است نی چیز دگر (۲)

در باب هفتم سفر خروج تورات نیز به جنبه الوهیت انبیا چنین اشاره فرموده است:

((و خداوند به موسی گفت: ببین ، ترا بر فرعون خدا ساخته ام و برادرت هارون نبی تو خواهد بود ، هر آنچه به تو امر نمایم تو آنرا بگو و برادرت هارون آن را به فرعون باز گوید تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهائی دهد.))

چند اشتباه

در عباراتی در صفحه ۱۰۹ از لوح عهدی (وصایای حضرت بهاء‌الله) یک نقطه از کلمه ای حذف کرده و معنی بکلی عوض شده. بجای اینکه بنویسند: (زبان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت می‌لایند) که یک دستور اخلاقی است نوشته اند:

(زبان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت می‌لایند)

و سپس تنقید از ناجوری عبارت نموده اند.

و باز کلمات مختلفی را اشتباه نوشته اند و سپس از مفهوم آن کلمات اشتباه ایراد گرفته اند: "نمائید" را نوشته اند: "می‌نمائید" و "اغصان" را "غصان" نوشته اند و "تسع رکعات لله" را "تسع رکعات الله" نقل نموده اند.

نوشته اند: ((نماز فردی را واجب کرده و حکم به عدم جماعت داده است، اما بر اساس شواهد تاریخی خود میرزا و پسرش تا آخر عمر پشت سر امام جماعت وقت، نماز را به جماعت می‌خواندند.))

پاسخ

این مطلب صحّت ندارد زیرا که تا دو سال اول حضرت بهاء‌الله در زندان عکا زندانی بودند و اجازه بیرون رفتن نداشتند. بعد از آن نیز هیچگاه، واقع نشد که در اجتماعات خارج از محل اقامت شرکت کنند.

اما حضرت عبدالبهاء از جهت حکمت هائی که مربوط به پیشرفت امر و اعلام بر اینکه آنان منکر خدا و رسول نیستند، گاهی در مسجد جامع حضور می‌افتند تا با مردم آمیزش و آشنائی پیدا کنند. از جمله در یکی از آن مواقع برخورد با شیخ محمود مفتی عکا بود که منجر به ایمان او شد و دیگر بار جناب بدیع در مسجد، حضرت عبدالبهاء را شناخت و سپس به حضور حضرت بهاء‌الله توفیق زیارت یافت و حامل لوح سلطان ایران گردید.

درباره سارق

در صفحه ۱۱۱ برای مجازات سارق چند ایراد ذکر کرده اند:

۱- می نویسند: ((مجازاتی برای زن دزد قائل نشده است)) ((کُتِبَ عَلَى السَّارِقِ)) نوشته شده: سارقه را ذکر نفرموده اند.

پاسخ

در دیانت بهائی مرد و زن برابرند، همانگونه که حقوق برابر دارند. مجازاتشان نیز برابر است. هر حکمی و پاداشی به مرد تعلق گرفت به زن نیز همان کیفیت مجری است. چنانچه نماز و روزه و ضیافت نیز حکمش به صیغه مذکر ((**علیکم**)) است ولی شامل زن و مرد است. و آقایان توجه نکرده اند که در قرآن نیز بسیاری احکام به صیغه ((**علیکم**)) آمده ولی شامل هر دو زن و مرد می باشد مانند:

((**انما حرم علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر**)) (۱) یعنی، بر شما مردها حرام شد مرده و خون و گوشت خوک.

و ((**کُتِبَ عَلَیْکُم الصَّیَام**)) (۲) - بر شما مرد ها روزه واجب شد. که شامل زن و مرد، هر دو می گردد و کسی نگفته که چرا برای زنان حکم نشده است.

در صفحه ۱۱۱ - از اینکه در دیانت بهائی حضرت بهاء الله بریدن دست دزد و سنگسار زانی و زانیه را منسوخ نموده و تغییر داده اند و حکمی انسانی و ملایم برای آنان تعیین کرده اند را، مورد ایراد قرار داده و آن را بی نتیجه دانسته اند!

باید برای هر امری موقعیت زمان و مکان را در نظر گرفت. در زمان حضرت موسی قوم بنی اسرائیل در بیابان سینا بدون مدرسه و دانشگاه و زندان و تعلیم بودند، لذا برای جلوگیری از جرم و جنایت به احکامی خشن مانند سنگسار می پرداختند.

حضرت رسول اکرم نیز چون با قومی عرب بیابانی بدون تعلیم و تربیت سرو کار داشت و به گونه ای بودند که در قرآن کریم در باره آنان می فرماید: ((الأعراب أشدّ كفراً ونفاقاً)) (۱) یعنی عرب ها از جهت کفر و نفاق شدیدترین اند. لذا همان احکام شدید تورات را تأیید کردند و ادامه دادند که (جان به عوض جان و چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان ۰۰۰)

اما در این عصر و این ظهور بدیع که دنیا دارای مدارس برای آموزش و پرورش و دانشگاه ها و دارالتربیه ها است، از راه تعلیم و تربیت بهتر می توان از جرم و جنایات جلوگیری کرد. لذا شیوه های خشونت و شدت تبدیل به محبت و شفقت شده است. بنا به گفتار دوستی دانشمند، سابقاً گمان می رفت که اگر کسی دزدی کند دست او مقصر است. لذا دست را تنبیه می کردند. اما بعد معلوم آمد که مقصر فکر و نیت و اراده است. لذا مجازات های بدنی به مجازات های ذهنی و روانی مبدل شد و مسلم گردید که تعلیم و تربیت صحیح موثر تر از تنبیهات بدنی است. لذا تعلیم و تربیت را که توأم با رأفت و محبت باشد توصیه فرموده اند و تعلیم اجباری است نه اختیاری.